

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۶، پاییز و زمستان ۹۳

نقد و بررسی طنزهای سیاسی
در متون نظم و نثر فارسی سده های چهارم تا هشتم هجری
(علمی - پژوهشی)*

دکتر مریم بلوری
استاد یار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

چکیده

طنز و طنزپردازی در ادبیات شفاهی و کتبی ایرانیان، سابقه ای دیرینه دارد و به دلیل گستردگی دامنه طنز، هجو، هزل و انواع کنایات و تعریضات موجود در متون ادبی و این که بررسی همه انواع این نوع ادبی در این نوشتار میسر نیست، در مقاله حاضر، سعی نگارنده بر این بوده است تا با نگرشی تحلیلی، به بررسی طنزهای سیاسی موجود در متون ادبی قرن چهارم تا اواخر قرن هشتم هجری پردازد و بخش هایی از متون را مورد توجه قرار دهد که ضمن شمول اساسی ترین موضوعات طنز، در برگیرنده نقد حاکمان و قدرتمندان باشد و با مطرح نمودن دیدگاه های انتقادی شاعران و نویسندگان این دوره، باب تازه ای در نقد حاکمیت بگشاید و در رده شائبه ای که نقدهای سیاسی را زاده تحولات دوره معاصر می داند، قدمی بردارد.

واژه های کلیدی : طنز، طنز سیاسی، نقد شاهان .

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۳/۹/۳

bolourimaryam@yahoo.com

* تاریخ ارسال مقاله: ۹۰/۱۰/۲۰

نشانی پست الکترونیک نویسندگان:

۱- مقدمه

استعمال کلمه «طنز» برای انتقادی که به صورت خنده آور و مضحک بیان شود، در فارسی معاصر سابقه ای طولانی ندارد. هرچند که «طنز» در تاریخ بیهقی و دیگر آثار قدیم زبان فارسی به کار رفته است استعمال وسیعی به معنی فعلی کلمه و یا بهتر بگوییم به معنی satire اروپایی نداشته است. کلمه satire که از یونانی می آید و در اکثر زبان های اروپایی معنای واحدی دارد، به طنز آمیزی و انتقاد اطلاق می شود. در فارسی، عربی و ترکی کلمه واحدی که دقیقاً این معنی را در هر سه زبان برساند، وجود نداشته است. سابقاً در فارسی، هجو به کار برده می شد که بیشتر جنبه انتقاد مستقیم و شخصی دارد و جنبه غیرمستقیم و طنز آمیز بودن «ساتیر» را دارا نیست و اغلب، آموزنده و اجتماعی هم نیست. هجو، ضد مدح است و اصولاً صراحت لفظی که در آن، است نمی تواند نظیر لحن طنز آمیز «ساتیر» باشد. در فارسی، «هزل» را نیز به کار برده اند که ضد «جد» است و بیشتر جنبه مزاح و مطایبه دارد. (جوادی، ۱۳۸۴: ۱۱)

چنان که گفته شد، در روزگار ما طنز را به معنی ساتیر به کار می برند که در واقع، رساتر از «هجو» و «هزل» است. در نقد جدید عربی، کلماتی چون «هجا»، «فکاهه» و «تهکم» را به کار برده اند که اغلب احتیاج به توضیح بیشتری دارند. (همان) با وجود این در متون ادبی گذشته، آنچه امروزه با مفاهیم انتقادی و طنز آمیز هم خوانی دارد، دارای سابقه ای طولانی است. طنز معمولاً به روش های مختلف و از جمله کوچک یا بزرگ کردن امری، تقلید مضحک و استفاده از گوشه و کنایه و... به کار می رود. نیز آدمی از دورترین اعصار تا کنون، همواره بر آن بوده است تا میان مقاصد آرمانی و واقعیات زندگی خود، فاصله ایجاد کند. همین ویژگی انسان، به طور طبیعی، تضادهای موجود میان توانایی های راستین او را با آنچه از خود به نمایش می گذارد، آشکار می کند. دنیای طنز در تعریف های موجود، به انسان و رفتار شخصی و اجتماعی او باز می گردد و درست به همین دلیل، از گستردگی و تنوع بسیاری هم برخوردار است.

رفتارهای فردی و اجتماعی انسان، تناقضات رفتاری، زیاده خواهی ها و بی رسمی های او، همواره در متون نظم و نثر فارسی بازتاب داشته است. طنز نیز تقریباً در هر میدانی

زور آزمایی کرده است و شمولی سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و حتی گاه صوفیانه دارد. (نظیر انتقادهای طنز آلود مجذوبان و دیوانگان، به خدا)

«طنز اجتماعی، در واقع، اعتراضی است بر نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌هایی که در یک اجتماع هست؛ نهایت اینکه گویی جامعه نمی‌خواهد این اعتراض‌ها را مستقیم بشنود یا بی‌پرده.» (زرین کوب، ۱۳۴۶: ۱۸۲-۱۸۳)

با بررسی و مطالعه آثار ادبی گذشته درمی‌یابیم که همه روش‌های طنز در متون ادبی به کار رفته و به موضوعات مختلفی نیز در آنها اشاره شده است. اگرچه طنز به عنوان یک نوع ادبی، فساد اجتماعی، اخلاقی و دیگر ناهنجاری‌های اجتماعی را آماج خود قرار می‌دهد، همواره این پدیده را از طریق رفتارهای افراد مشخص که عموماً به صورت تیپ‌های نمونه وار ظهور می‌کنند، زیر ذره بین نقد قرار می‌دهد. در این گفتار، به بررسی مضامین طنزآمیزی از نظم و نثر فارسی قرن چهارم تا هفتم هجری می‌پردازیم که بیشتر حول محور قدرتمندان و شاهان می‌گردد؛ هر چند که این نمونه‌ها تنها بخش کوچکی است از آنچه در متون ادبی ما به ثبت رسیده است.

۱-۱- بیان مسئله

در باور مردمان مشرق زمین، حکومت و دیانت، ملازمان یک‌دیگر و فرزندانی توأمان دانسته شده‌اند؛ بنابراین، حاکمان سیاسی که عموماً متولیان امور دینی نیز به حساب می‌آمده‌اند، به جهت برخورداری از این وجهه دینی و به زعم عوام، به جهت داشتن فره ایزدی، در حریمی امن به سر برده‌اند. با وجود این، شواهد موجود در متون ادبی ما نشان می‌دهد که شاعران و نویسندگان بسیاری، با شهامت و بی‌باکی و به انحاء مختلف، این حریم امن را شکسته و به نقد شاهان پرداخته‌اند. یکی از این روش‌ها، طنزپردازی است. در این پژوهش، با توجه به اهمیت این مسئله، بر آن شدیم تا طنزهایی را که عملکرد شاهان و دولتمردان را نشانه رفته است، مورد بررسی قرار دهیم و به طور اجمال، به تقسیم‌بندی انواع طنزهای مربوط به حکومت پردازیم.

۱-۲- ضرورت تحقیق

با روی کار آمدن شعر نو و حتی قبل از آن با تحولات دوره مشروطه و بیان مفاهیمی چون وطن، دفاع از آزادی و...، این طرز تفکر نیز شایع شد که شعر سنتی و کلاسیک

حرف تازه‌ای ندارد و تمامی مفاهیم سیاسی و انتقادی معطوف به دوره معاصر است. در این پژوهش، با بررسی متون ادبی پانصد سال نظم و نثر فارسی، به این نتیجه دست یافتیم که انتقاد از سیاست، آن هم به زبان طنز و شکل‌های مختلف طنز، در ادبیات فارسی سابقه‌ای طولانی داشته است؛ بنابراین ضروری به نظر می‌رسید که شواهد موجود در متون به دقت استخراج شود و مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

۱ - ۳ - پیشینه تحقیق

درباره پیشینه انتقاد از سلاطین و حکام باید گفت که نقد حاکمان، از سرآغاز درخشش ادبیات گهربار فارسی، سابقه‌ای درخشان داشته و به انحاء مختلف نیز بیان شده است، البته بعضی نویسندگان و شعرا بیش از دیگران به این مسئله توجه نشان داده‌اند و حوزه نقد قدرتمندان، در آثار آنها گسترده‌تری دارد.

در ابتدای دوره مورد بحث این پژوهش می‌توان به «فردوسی» اشاره کرد. این شاعر بزرگ در بیان رویدادهای تاریخی و اساطیری، یک راوی صرف نبوده و تأکیدهایش بر بی‌اعتباری دنیا و عجز آدمی در برابر مرگ هم بی‌دلیل نیست. هشدارهای او همواره چون تازیانه‌ای بر جان و روح مخاطب می‌نشیند تا مدام به این بیندیشد که دنیایی که بر شاهان و پهلوانان با عمر چندصد ساله رحم نکرده است، قابل دل بستن نیست. او هم چنین با صراحت به ذکر بیدادگری‌ها و بلایایی که در طول تاریخ از ستم شاهان بر مردم رفته است، پرداخته که خود می‌تواند در بیدارسازی اذهان سودمند افتد.

با وجود این باید گفت که در میان متون ادبی، برخی کتاب‌ها از ابتدا با هدف آموزش به شاهان و فرمانروایان به نگارش درآمده‌اند. اخلاق ناصری، سیاستنامه، قابوسنامه و نصیحه الملوک از آن جمله‌اند. کلیله و دمنه نیز اگرچه به ظاهر، حکایاتی شیرین و آموزنده از زبان حیوانات نقل می‌کند، دربردارنده اصلی‌ترین سخنان انتقادی و آموزه‌های حاکمیت صحیح است. همان‌گونه که «سعدی» دو باب از مهم‌ترین آثار خود را به سیرت پادشاهان و عدل و رای آنها اختصاص داده، کتاب‌های مزبور نیز به طور ویژه به این مسئله مهم پرداخته‌اند. در گلستان و بوستان، شیخ اجل بارها با زیرکی و هوشمندی خاص خود اما به طریقی تساهلی و نه چندان کوبنده، آرا و عقاید و حتی تهدیدها و تنذیرهای خود را به گوش ارباب دولت رسانده است. نمونه این شیوه را پیش از این دوره، در تاریخ بیهقی نیز

می بینیم. «نظامی» هم با وجود این که به داستان سرایی و آفرینش منظومه‌های عاشقانه بلندآوازه است، از هر فرصتی در مهار کردن قدرت استفاده کرده، در سخنانی کوبنده، عاقبت بیدادگری را پیش چشم حاکمان مستبد به تصویر کشیده است.

در این میان برخی گوی سبقت از دیگران ربوده‌اند. عرفای نامداری چون «سنایی»، «عطار» و «مولوی»، انتقادات خود را در لا به لای مضامین عرفانی به سمع دولتمردان رسانده‌اند و از تمثیل، هجو و طنز، بهره برده‌اند و حتی از لحن تند و گزنده ابایی نداشته‌اند. شاید بتوان گفت که عطار، با ذکر حکایاتی که شخصیت اصلی آن، دیوانگان هستند، توانسته است بهتر از همتایان خود بر پیکره قدرت بتازد و حکایات مربوط به خلفا، حاضر جوابی‌های «بهلول» و جماعتی پابرنه اما جسور از جنس او، بهترین بستر را برای بیان اعتراضات این شاعر فرزانه مهیا کرده است. «حافظ» و «عبید زاکانی» نیز هر یک به سبک و سیاق خود، یکی با طنزی رندانه و دیگری با حکایات دلشین و گزنده، بر پیکره نه چندان منزله حکومت، جراحی پدید آورده‌اند و با لطافت سخن بر آن مرهمی هوشمندانه نهاده‌اند.

آن چه از نظر گذشت، گزیده‌ای از پیشینه نقدهای حکومتی در پنج قرن مذکور بود که در طرز بیان این انتقادات، طنز جایگاه ویژه‌ای دارد. در دوره معاصر نیز یکی از کسانی که به طور گسترده، طنز و طنزپردازی را در ادب فارسی مورد توجه قرار داده، «حسین بهزادی اندوهجردی» است. او درباره طنز و موضوعات مورد توجه این نوع ادبی می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین انواع ادبی که بیش از سایر انواع و نمونه‌های ادب، اخلاق اجتماعی و سیاسی و مذهبی ما را به محک نقد و ارزیابی می‌زند و غث و سمین آن را به ما می‌نمایاند، فکاهیات و خصوصاً آثار «طنز آمیز» است. طنز با باریک بینی و قدرت اندیشه، معانی خفی و غریب را که خلاف شرع و شرف انسانی است، از نهان‌خانه اطوار جامعه بیرون می‌کشد.» (بهزادی اندوهجردی، ۱۳۷۸: ۱۸)

از دیدگاه این نویسنده، سیطره دهشتناک استبداد حکومتی و فساد قدرت حاکم، از جمله عوامل مؤثر در پیدایش زمینه‌های طنز است. او همچنین، تعصبات مذهبی و سوءاستفاده‌های ارتجاع مذهبی و نیز فقر اقتصادی را از عوامل و زمینه‌های ظهور طنز اجتماعی - سیاسی می‌داند و با استناد به سخن «منتسکیو» که «فساد اجتماعی وقتی به اوج

خود می رسد که اشرافیت موروثی بشود^{۱۱}، بر اختلاف و شکاف طبقاتی و ناهنجاری های اجتماعی تأکید می ورزد. (همان: ۲۰)

همچنین در دوره معاصر، کسانی چون «فاطمه سیاح»، «علی دشتی»، «محمدعلی همایون کاتوزیان»، «عبدالحسین زرین کوب» و... نیز در پرداختن به مسائل انتقادی پیشگام بوده اند که ذکر آنها مجال دیگری می طلبد.

۲- بحث

چنان که پیشتر اشاره شد، گرچه شمول نگاه طنز، همه اجتماع را در بر می گیرد، طبیعی است که آن دسته از طبقات اجتماعی نظیر حاکمان، طبقه روحانی جامعه، قضات و... که هم امتیازات خاص دارند و هم رهبران جامعه محسوب می شوند، از نیش طنز نصیب بیشتری می برند. البته شاعران و نویسندگان آموخته اند که اگر انتقاد خود را مستقیماً متوجه صاحبان قدرت سازند، یا جان سالم به در نخواهند برد و یا باید بهترین سال های عمر خود را در دخمه های تنگ و تار سپری کنند. برای همین است که انتقادهای گاهی در دنیای حیوانات و از زبان آنها مطرح می شود تا خشم قبله عالم یا حاکمان را برنیزگیزد. هرچند در این میان کسانی هستند که همواره تن به بلا داده اند و حقیقت امور را به پادشاهان گوشزد کرده اند. در این مجال ابتدا به طبقه بندی طنزهای سیاسی می پردازیم و سپس، شواهدی از متون نظم و نثر را از نظر می گذرانیم.

طنزهایی که عاملان حکومتی را نشانه می رود، گاه جنبه اخلاقی دارد و موضوعاتی نظیر بی کفایتی شاهان، استبداد و افزون طلبی و تلون مزاج آنها، حضور نداشتن شایستگان در مناصب قدرت و یا دخل و تصرف در اموال رعایا را در بر می گیرد. ظاهر این حکایات، عمدتاً از ویژگی عمومی طنز برخوردار است و طیب خاطر می نماید. خاطر نشان می کنیم که مراد از نقدهای اخلاقی، صرفاً اخلاق فردی نیست بلکه هرگونه اخلاق و خرد سیاسی را نیز شامل می شود؛ از این رو، بی کفایتی سیاسی را نیز در این ردیف به شمار آورده ایم.

نوع دیگری از طنزهای سیاسی، طنزهای دینی و فلسفی است که بیشتر شخصیت های دینی و مذهبی و حتی گاهی خدا را نشانه می گیرند. چون عمدتاً افراد دین دار و والیان دینی جزو حکومت به حساب می آمده اند و یا اینکه مردم به جهت ستم حکومت، شکایت

به خدا برده‌اند، به این گونه طنزها نیز در این پژوهش اشاره شده است. اگرچه این نوع طنز نیز از حیث شادمانگی، به نوع اول نزدیک تر است، از لحاظ اعتقادی و گاه زیر سؤال بردن باورهای مذهبی، رنگ و بوی متفاوتی دارد. نوع دیگر، طنزهای تلخ هستند که ظاهر طیبیت آمیزی ندارند و پس از شنیدن، دردی بر جان مخاطب می‌نشانند. این طنزها معمولاً اثرگذاری بیشتری دارند.

۲-۱ طنزهای سیاسی با رویکرد اخلاقی

۲-۱-۱ اخلاق فردی

۲-۱-۱-۲ استبداد و افزون طلبی

یکی از مهم ترین مواردی که مورد توجه قرار گرفته‌است، زورگویی و جاه طلبی شاهان است. در کتاب *کلیله و دمنه*، داستان‌هایی هست که در آنها از قدرت طنز، در بیان انتقاد اجتماعی و نقد حکومت استفاده شده است؛ از جمله داستان «زاغ و گرگ و شگال و شیر و شتر». داستان از این قرار است که شتری از کاروان خود جدا می‌افتد، شیر او را پناه می‌دهد اما خودش در جدال با فیل زخمی می‌شود. یاران شیر، یعنی همان گرگ و شگال و زاغ که گرسنه مانده‌اند، با ترفند، بیرون شدن از عهد و پیمان را در نظر شیر، کوچک می‌کنند و سپس، شتر را به دام می‌افکنند و به اتفاق هم او را می‌خورند.

طنز الزاماً خنده آور نیست؛ گاهی پیچیدگی‌هایی که در رفتار قهرمانان و جریان داستان وجود دارد و توجیهی که بعضی شخصیت‌های داستان می‌آورند، یک وضعیت متناقض گونه ایجاد می‌کند. چند گزاره کوتاه از آنچه میان شتر و شیر و شگال و گرگ و زاغ می‌گذرد، نقل می‌کنیم که در بیان جنبه طنز آمیز داستان و نقد رفتار قدرتمندان، مفید خواهد بود: هنگامی که شیر از مقصد شتر می‌پرسد: «...جواب داد که: آنچه ملک فرماید. شیر گفت: اگر رغبت نمایی در صحبت من مرفه و ایمن بیاش! اشتر شاد شد و در آن بیشه بیود.» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۱۰۶-۱۰۷) و هنگامی که شیر پس از زخمی شدن در جنگ با فیل، از یارانش می‌خواهد تا بروند و اطراف را نگاه کنند، شاید حیوانی بیابند که شیر بتواند صید کند، زاغ بعد از کمی تأمل و طرح نقشه با یارانش، نزد شیر باز می‌گردد و می‌گوید: «کس را چشم از گرسنگی کار نمی‌کند اما وجهی دیگر هست» و سپس با اجنبی خواندن شتر، کم کم ناستودگی جایگاه پیمان شکنی را نزد شیر گرسنه ناچیز

می‌کند و از سوی دیگر با چاپلوسی و تقویت دیدگاه پادشاه محوری، شیر را رام می‌کند و در جواب شیر که پیمان شکنی را به دور از وفا و جوانمردی می‌داند، او را بر باد عزت و مقام کبریایی می‌نشانند. «زاغ گفت: بدین مقدمه وقوف دارم لکن حکما گویند که "یک نفس را فدای اهل بی‌تی باید کرد و اهل بی‌تی را فدای قبیله‌ای و قبیله‌ای را فدای اهل شهری و اهل شهری را فدای ذات ملک اگر در خطری باشد.» (همان: ۱۰۷)

استدلال مضحکِ زاغ در اهمیت حفظ پادشاه، نشان دهنده قدر و قیمت جان انسانها در برابر پادشاه و طبقات حاکمه است. شیری را که در آغاز از روی اقتدار و جوانمردی به شتر پناه داده بود، ناگزیری در برابر واقعیت نیرومند گرسنگی، به زانو در می‌آورد و به موجودی پست و خودخواه بدل می‌سازد. این گونه طنزهای انتقادی که به شیوه تمثیلی و از زبان جانوران یا آدمیان روایت می‌شود، به طور مشخص، بی‌قانونی و هرج و مرج ناشی از قدرت استبدادی و بی‌حقوقی مردم را بیان می‌دارد.

مورد دیگری که به خوبی استبداد شاهان و قدرتمندان را به تصویر می‌کشد، حکایتی است شیرین و طنزآلود از «مولانا جلال الدین» در مثنوی، و آن هم حکایت شیری است که پس از شکار، از همراهان خود، گرگ و روباه، می‌خواهد تا آنچه را با دستان با کفایت خود صید کرده‌اند، عادلانه قسمت کنند. گرگ که گویی از حقوق شاه و ولی نعمت خود درسی نیاموخته، دست به تقسیمی می‌زند که اگرچه از نظر خودش عادلانه است، خشم شیر و سرانجام، مرگ غیر منتظره‌ای را برای او به ارمغان می‌آورد:

«گفت: ای شه‌گاو وحشی بخشِ توست آن بزرگ و تو بزرگ و زَفت و چُست

بُز مرا که بُز میانه است و وسط رو بها خرگوش بسـتـان بی غـلط»

(مولوی [بی تا]، دفتر اول: ابیات ۳۰۴۴-۳۰۴۵)

شیر پس از رساندن گرگ به جزای بی ادبی، این بار از روباه می‌خواهد تا شکارهای روی زمین مانده را قسمت کند. روباه که درس بزرگی از مجازات گرگ آموخته، گاو را صبحانه، بز را میان وعده و خرگوش را شب چره جناب شیر قرار می‌دهد و بدین گونه، خود را از خشم او در امان می‌دارد. این حکایت که ضمن در برداشتن نکته‌های ظریف عارفانه، گوشه چشمی هم به واقعیات تلخ استبداد حاکمان دارد، از زبان «بزرگمهر» در

مجلس شَور «انوشیروان» به زیبایی بیان می شود، آن گاه که اطرافیان شاه از گُرنش و ادب وزیر شگفت زده می شوند:

«خلاف رای سلطان، رای جُستن
به خونِ خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این
باید گفتن: اینک ماه و پروین»
(سعدی، ۱۳۸۷: ۸۱)

۲-۱-۱-۲ تلون مزاج شاهان

از نقطه ضعف شاهان و حاکمان که بسیاری از شاعران و نویسندگان به آن اشاره کرده- اند، تلون مزاج آنهاست. از این رو، مدام به پرهیز و کناره گیری از حکومت توصیه کرده اند:

«اگر صد سال گبر آتش فرزند
چو یکدم اندرو افتد بسوزد
افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته اند: از تلون
طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برنجند و گاهی به دشنامی خلعت
دهند.» (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۹۴)

سخنان «سعدی» حقیقتاً دلنشین است و در پناه این لطف سخن، به نکته ارزشمندی اشاره می کند. زر آمدن و سررفتن، در جواب سلام، رنجیدن و به ازای دشنام، خلعت دادن، تنها در پناه و سایه شاهان میسر است. همین تضاد است که در کلام سعدی طنز ایجاد کرده است.

۲-۱-۲ اخلاق سیاسی

۱-۲-۱-۲ چیرگی ناهلان

از دیگر معضلاتی که غالباً شعرا و نویسندگان در آثار خود به آن اشاره کرده اند، حضور جاهلان و ناهلان در رأس امور است. حکایت روباه گلستان را به خاطر بیاوریم:

روباهی اُفتان و خیزان می گریزد، کسی علتش را می پرسد، می گوید: شتر را به سُخره می گیرند و وقتی او را به نادانی متهم می کنند که تو را با شتر چه نسبت؟ می گوید: «خاموش! که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و [گرفتار آیم] که را غم تخلیص من باشد [تا تفتیش حال من کند؟]...» (سعدی، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۱) این طنز نیز بر بی قانونی و چیرگی جاهلان و ناهلان بر مردم بی پناه نظر دارد. «مولانا جلال الدین» نیز به طریق دیگر، این حکایت را بیان کرده است: مردی در خانه ای می گریزد، رنگ پریده و لب کبود.

صاحب‌خانه، علت را جویا می‌شود و پاسخ می‌شنود که از طرف حکومت، خرها را به سخره می‌گیرند. او در جواب این که خر را با تو چه نسبت است، می‌گوید:

«چونکه بی تمیزیان مان سرورند صاحب‌خر را به جای خر برند»

(مولوی [بی تا]، دفتر پنجم: ابیات ۲۵۴۱-۲۵۴۵)

حکومت که ظاهراً باید گره گشای کار مردم باشد و به آنها امنیت مالی و جانی بدهد، در این حکایت، موجب هراس و آزار مردم شده است. همین حکایت از زبان «انوری» نیز به گونه ای دیگر نقل شده است. (ر.ک: انوری، ۱۳۴۰، ج ۲: ۷۰۱)

۲-۱-۲-۲ تصرف اموال

حکومت از آنجا که خود را صاحب اختیار مردم می‌داند، به انحاء مختلف بر جان و مال و ناموس آنها دست اندازی می‌کند. حکایت نمونه وار خر به سخره گرفتن که پیش از این آورده شد، در بوستان «سعدی» با تفصیل و از زاویه ای دیگر چنین بیان شده است: در حکایت پادشاه «غور» با روستایی، روزی شاه به شکار می‌رود و از سپاه جدا می‌افتد و شب به خانه یک روستایی پناه می‌برد. روستایی، فرزند را نصیحت می‌کرده که خر خود را لنگ کند تا آن را به بیگاری نگیرند. باری! پسر راهنمایی های پدر را به گوش جان می‌شنود، خر را لنگ می‌کند و دشنام گویان به شاه و پدر و نفرین کنان به درگاه خدا، به دنبال کاروان راه می‌افتد. یکی از نمونه های عالی طنز در این داستان به چشم می‌خورد زیرا پادشاه به طور ناشناس وارد خانه مرد روستایی می‌شود و در آنجا نتیجه رفتار خود و مأمورانش را با مردم، آشکارا مشاهده می‌کند. تصور کنید شاهی که در خیال خود شبی خوش را انتظار می‌کشید و فکر می‌کرد که رعیت در خانه اش هم باید او را ستایش کند، چه بر سرش آمده است. وقتی یک روستایی حاضر باشد که خر خود را لنگ کند تا به دست مأموران حکومت نیفتد، میزان ارادتش را به پادشاه، به اندازه کافی نشان داده است.

نمونه ای از عملکرد طنز آلود یک قاضی را از حدیقه سنایی نقل می‌کنیم. از در این حکایت، کفه سنگین ترازو به سمت مطایبه و ملاححت است و به همین جهت، تلخی ستمی که بر پیرمرد روستایی این ماجرا می‌رود، چندان که باید، برای خواننده آزار دهنده

نیست؛ هر چند این طیبت خاطر و ظاهر مبالغه آمیز، مانع از آن نمی‌شود تا خواننده درباره بی‌عدالتی اندیشه کند:

«آن شنیدی که در دهی پیری خورد ناگه ز شحنه ای تیری

رفت در پیش قاضی آن درویش گفت: بنگر مرا چه آمد پیش

شحنه سرمست بود در میدان تیری افکند و زد مرا بر جان

قاضی او را بگفت از سر خشم قلتبانا نگه ندادی چشم

تیر شحنه به خون بیالودی تا مرا در دسر بیفزودی

جفت گاو ت به شحنه ده، ده وز چنین در دسر به نفس بجه

تادل شحنه بر تو گردد خوش ورنه اندر زند به جان آتش»

(سنایی، ۱۳۸۷: ۵۶۲)

پیر مرد روستایی نه تنها در سلسله مراتب قضایی دستش به جایی بند نیست بلکه به اتهام آن که در مسیر تیر شحنه قرار گرفته، پایش هم گیر است به راستی چرا قاضی از پیر مرد می‌خواهد که برای نجات از در دسر، گاوش را به شحنه بدهد؟ آیا از ساده لوحی پیر، سوء استفاده می‌کند تا ضمن آنکه خودش را در گیر یک پرونده جدید نمی‌کند، سبیلی هم چرب کند و به نام شحنه و به کام خود، به نوایی برسد یا می‌خواهد به تعریض و کنایه بگوید که سببه شحنه پر زور است و اگر قاضی و مدعی، هر دو، زورشان را روی هم بگذارند، راه به جایی نمی‌برند؟ یا اینکه شحنه و قاضی، هر دو، شریک دزدند و رفیق قافله و هر دو دستی در یک آستین دارند؟ هر چه هست، پیر مرد بیچاره باید گاوش را که احتمال تنها دارایی زندگیش است، به عنوان دست مریزاد، دو دستی تقدیم کند و به شکرانه آنکه زنده است و نفس می‌کشد، به پابوس حضرات هم برود. این تصویر مضحک و دل آشوبی است که شاعر آگاه از جامعه پر جور و ستم خود، در پیش چشمان ما به نمایش می‌گذارد.

بزرگ‌نمایی، چه طنز ظریفی نهفته است. این در حالی‌ست که عمدتاً شاهان برای درست نشان دادن رفتار خود، دست به دامن علما می‌شده‌اند و مقام و منصب قضاوت را گاه به همین‌ها می‌سپرده‌اند.

«خیام» نیز در رباعیات خود، با کلامی طنزآلود، مفتی شهر را این چنین زیر سؤال می‌برد:

«ای مفتی شهر از تو پر کارتریم — با این همه مستی ز تو هوشیارتریم
تو خون کسان خوری و ما خون رزان انصاف بده کدام خونخوارتریم»
(خیام، ۱۳۷۹: ۱۵۵)

«تعداد رباعیاتی که خیام با طنزی رندانه و توسل به می‌خواری، از زاهدان ریایی عصر خود انتقاد می‌کند، خیلی زیاد است.» (جوادی، ۱۳۸۴: ۹۵)

در اینجا حکایتی نقل می‌کنیم که در آن، نویسنده، شخصیت یک قاضی را نشانه رفته است. از آنجا که قضاوت، شخصیت‌های دینی بوده‌اند و عمدتاً از میان فقها برگزیده می‌شده‌اند و در خدمت امرا و شاهان روزگار می‌گذرانده‌اند، بخش وسیعی از انتقادات متون ادبی را به خود اختصاص داده‌اند. داستان گربه‌عابد و کبک انجیر و خرگوش در کلیله و دمنه، شاهدهی بر این مدعاست. ماجرا از این قرار است که کبک انجیری با زاغ همسایگی دارد. مدتی دراز کبک انجیر را غیبتی می‌افتد و در غیاب او، خرگوشی در مسکن او جای می‌گیرد. پس از چندی، کبک انجیر بر می‌گردد، از درازدستی خرگوش خشمگین می‌شود و خصومت میان آن دو بالا می‌گیرد و قرار بر آن می‌شود تا نزد گربه‌ای بروند که روزها، به روزه گرفتن و شب‌ها به نماز خواندن مشغول است.

نخستین نکته‌طنز آمیز در این داستان، این است که گربه‌زاهد ظاهراً دچار دگرذیسی شده و اعتماد کبک انجیر و خرگوش هم به همین دلیل است که شنیده‌اند گربه گیاه‌خوار شده‌است: «روز روزه دارد و شب نماز کند، هرگز خونی نریزد و ایذای جانوری جایز نشمرد» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶: ۲۰۶)

پس این گربه باید رفتاری سوای دیگر گربه‌ها داشته باشد و در تعارض با طبیعت خود، رفتار کند نمایشی گربه، این باور را در خرگوش و کبک انجیر استوارتر می‌سازد: «چندان که صائم‌الدهر چشم بر ایشان فکند، بر دو پای راست بایستاد و روی به محراب

آورد. « (همان). از این پس، این سخنان گربه و پند و اندرز و نصایح دنیا گریزانۀ اوست که حواس خرگوش و کبک انجیر را از ترس غریزی، به صلاح و تقوا معطوف می‌سازد و چنان مجذوب گربه عابد می‌شوند که طبیعت خونخوار او را از یاد می‌برند چرا که از نگاه آنها، مقام گربه از لحاظ تسلط بر شرع و ترک تعلقات دنیوی، جایگاهی بلند است و اعتماد روانی دو خصم را در پی دارد. باری، گربه عابد پس از نماز، به سخنان آن دو گوش می‌سپارد و پیش از صدور حکم، مفصل و مشبع آنان را به حق طلبی دعوت می‌کند. گربه زاهد به اندرزه‌های خود، با شیوه ای مجذوب کننده ادامه می‌دهد و آنها را به دوری از نعمت های مادی دعوت می‌کند و سفارش می‌کند که ناپسند بدارند بر دیگران، آنچه را در حق خود ناستوده می‌دانند و در فرجام کار، « از این نمط دمدمه و افسون بر ایشان می‌دمید تا با او الف گرفتند و آمن و فارغ بی تحرز و تصون پیشتر رفتند. به یک حمله، هر دو را بگرفت و بکشت. » (همان: ۲۰۸) این حکایت، نشانگر چیرگی تزویر و ریاکاری بر امور زندگی انسان هاست و بیانگر اینکه آدمیان از افراد به ظاهر دین‌دار و سخنان آخرت گرایانه، زودتر و راحت تر فریب می‌خورند. قاضی این حکایت هم از حربه دین‌مداری خود در امر قضاوت بهره می‌برد. به راستی « همه داورها به قاضی درست شود؛ چون قاضی بیداد کند، کیست که از قاضی داد بستاند؟ » (خواجہ نظام الملک، ۱۳۶۴: ۱۰۵)

همچنین، حکایت قاضی همدان در گلستان سعدی، نمونه برجسته‌ای از لغزش و رسوایی آدمهای رفیع منزلت است که اعتبار خود را به هوای نفس آلوده اند: « قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری، سرخوش بود و نعل دلش در آتش... روزگاری در طلبش متلّهف بود و پویان و مترصد و جویان... » (سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۵) داستان به کشمکش میان قاضی و مصلحت اندیشان می‌گذرد. قاضی جواب آنان را چنان که در عاشقی رسم است، با ناگزیر و غیر آزادی بودن انفعال عاشقانه پاسخ می‌گوید و البته نشان می‌دهد که نظام اخلاقی جامعه که همواره لبریز از منع و پرهیز است، چه آسان خدشه بردار است و شکننده. باری قاضی کسان را به تفحص حال وی برانگیخت و نعمت بی کران بریخت. طنز «سعدی» نشان از آن دارد که در همه روزگاران، انسان در معرض خطر سقوط اخلاقی قرار دارد. به هر روی، قاضی در رسیدن به نعلبند پسر کامیاب می‌شود اما رندان، خبر به امیر می‌برند: « که در ملک تو چنین منکری، حادث شده است. » (همان)

پادشاه که نخست با تکیه بر جایگاه معنوی قاضی، چنین کاری را بعید می‌پندارد، با تنی چند از خاصان خود به بالین قاضی می‌رود: «شمع را دید که ایستاده و شاهد نشسته و می‌ریخته و قدح شکسته و قاضی در خواب مستی، بی‌خبر از مُلک هستی.» (همان: ۱۴۷)

زبان «سعدی» به طرز شگفت‌انگیزی بیانگر فرجام پیروزمند قاضی است، آنجا که پادشاه نرم نرمک، قاضی را از خواب خوش‌پس از وصال بیدار می‌کند؛ چون انتظار می‌رود در چنین حالتی پادشاه، قاضی را به شمشیر میرغضب مهمان کند یا دست کم، بساط عیش و نوشش را بر هم بریزد اما می‌بینیم که پادشاه، همچون پدری مهربان، «به لطف» و «اندک اندک»، او را از خواب بیدار می‌کند. گویی می‌خواهد بگوید: فرزندم آفتاب بر آمد و تو دو گانه‌ای نگزاردی! باری در نتیجه تفقد قبله عالم است که بلاغت قاضی گل می‌کند و خطاب به پادشاه که نمی‌تواند ناآگاه از چند و چون حکم شریعت باشد، می‌گوید: در توبه باز است اما پادشاه که به نظر می‌رسد همچون قاضی تازه از خواب پریده است، می‌گوید: «محال عقل است و خلاف نقل که تو را فضل و بلاغت، امروز از چنگ عقوبت من رهایی دهد. مصلحت آن می‌بینم که تو را از قلعه به زیر اندازم تا دیگران نصیحت پذیرند و عبرت گیرند.» (همان)، قاضی که به مدد عشرت شبانه و باده گساری مستانه، سرخوش است و از طرفی هم همه درها را به روی خود بسته می‌بیند، فرمان پادشاه را به چاشنی طنز دگرگون می‌کند: «گفت: ای خداوند جهان، پرورده نعمت این خاندانم و این جرم نه تنها من کرده‌ام در جهان، دیگری را بینداز تا من عبرت گیرم.» (همان)

قاضی با بلاغت خاص خود، از آن فضای رعب آور نجات می‌یابد و بر باور عمیق خود، مبنی بر اینکه امکان عبور از گناه و قوانین آن برای او و امثال او همیشه وجود دارد، صحه می‌گذارد. او با نشان دادن لبخند بر لب‌های پادشاه، نه تنها او را از جاری ساختن رأی صادره باز می‌دارد بلکه آن دسته‌ای را هم که آماده می‌شدند تا با فروافتادن قاضی از بام قلعه شادمانی کنند، ناکام می‌گذارد.

خواننده خود می‌تواند با شنیدن این حکایات و امثال آن، تصویری از اوضاع کشورداری و انضباطی که بر آن حکمفرما بوده است، به دست آورد. نگاه انتقادی طنزآمیز در عین حال که بیانگر نابسامانی حاکم بر سرنوشت مردم آن روزگار است، سرشت

گُمیک رفتارهای کسانی را هم که از جایگاه اجتماعی ویژه ای برخوردار هستند، برملا می‌سازد. پادشاه و عاملان حکومت، از دور با شکوه، مقدس، دست نیافتنی و رعب آور می‌نمایند اما طنز، نخستین کاری که با آنها می‌کند، آن است که پوست از ایشان باز نموده، همان آدم واقعی را چنان که هست، به خواننده می‌نمایاند و به واقع، از آنها تقدس زدایی می‌کند. «حافظ» نیز ابیات بسیاری دارد که تیغ تیز آنها صوفیان و فقیهان ربایی را نشانه می‌گیرد:

«می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند»
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۶: ۲۶۵)

و یا

«واعظ ما بوی حق نشنید بشنو کاین سخن در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم»
(همان: ۴۷۸)

او همچنین، گرایش زاهدان به حکومت و نهادهای قدرت را به خوبی نشان می‌دهد:
«زاهد شهر چو مهر ملک و شحنه گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود»
(همان: ۳۰۹)

۲-۳ طنزهای سیاسی با رویکرد فلسفی

نوع دیگری از طنزهای سیاسی با رویکرد دینی، طنزهای فلسفی است که بیشتر در متون عرفانی به چشم می‌خورد و به چند و چون نظام آفرینش می‌پردازد و مخاطب آن، ذات حق است. این طنزها در بیشتر موارد، تبعیض‌های موجود در جامعه را نشانه می‌رود: درویش بیچاره ای، غلامان عمید خراسان را می‌بیند و به حال آن غلامان زرین کمر غبطه می‌خورد و رو سوی آسمان می‌کند و خطاب به خداوند می‌گوید:

«کای خدا زین خواجه صاحب منن چون نیاموزی تو بنده داشستن
بنده پروردن بیاموز ای خدا زین رئیس و اختیار و شاه ما»

(مولوی، بی تا)، دفتر پنجم: ابیات ۳۱۶۷ -

(۳۱۶۸)

صرف نظر از جنبه عرفانی این حکایت که به بحث ما مرتبط نیست، آنچه در این حکایت مثنوی جنبه طنز دارد، همین سؤال درویش است. این پرسش، نشان از آن دارد که

به رغم بیشش تقدیرگرا، انسان حتی خداوند و نظام آفرینش را از پرسش و چون و چرا مُعاف نمی‌دارد، بویژه جایی که زورش به قدرتمندان نرسد. وقتی ظلم و جور به حدی می‌رسد که طبقه ضعیف و فرودست جامعه، یاریگری نداشته باشند، تظلم به درگاه باری تعالی می‌برند و حتی گاهی این دادخواهی و ناله و زاری، به جسارت و گستاخی میل می‌کند. نمونه دیگری می‌آوریم از این طنزهای فلسفی که باز هم شاکلی، خداوند را زیر سؤال برده است. پیرزنی در کلبه فقیرانه‌ای کنار قصر پادشاه زندگی می‌کند و شاه از این همسایگی دل خوشی ندارد:

«شاه را گفتند "ای صاحب کمال
گر نباشد کلبه این پیر زال
قصر نبود چارسو، آن را بخر
تا شود قصر مربع در نظر"
(عطار، ۱۳۸۶: ۳۴۵-۳۴۶)

شاه تصمیم می‌گیرد که ملک او را خریداری کند و به قصر و ایوان خود بیفزاید اما پیرزن به این کار رضا نمی‌دهد. پادشاه منتظر رضایت پیرزن نمی‌ماند و سرانجام، روزی که او در خانه نیست، کلبه اش را ویران می‌کند و اسباب و اثاثیه اش را هم در کوی می‌اندازد. پیرزن هنگام برگشت، خانه خود را ویران می‌بیند و زبان به اعتراض می‌گشاید، پیش از همه به پروردگار:

«با دلی پر خون ز دست شهریار
روی را در خاک ره مالید زار
گفت "اگر اینجا نبودم ای اله!
تو نبودی نیز هم این جایگاه؟
تن زدی تا کلبه احزان من
در هم افکندند بی فرمان من؟"
(همان: ۲۱۱)

پیداست وقتی پیرزن بی‌پناه، راهی پیش پای خود نمی‌بیند تا داد خود بستاند، تمام خشم و اعتراض خود را بر سر پروردگار خالی می‌کند. کلام بی‌پروای او که خالی از کنایتی نیست، در حقیقت، بغض فرو خورده او و امثال اوست که از ظلم و بیدادگری زورمندان به جان آمده‌اند.

حکایت دیوانگان در آثار «عطار» حقیقتاً منحصر به فرد است. به حکایت دیگری از این دست بسنده می‌کنیم و کلام را به پایان می‌بریم: دیوانه ای ژنده پوش، روز عید از شهر بیرون می‌رود، در راه مردمان را می‌بیند که لباس عید پوشیده‌اند. از خدا می‌خواهد تا

کفش و لباس و دستاری به او عیدی بدهد. باز به گمان این که زیاده خواهی کرده، از خدا می خواهد تا تنها دستاری به او بدهد. کسی بر پشت بام خانه، مناجات او را با خدا می شنود. دلش به رحم می آید و دستار کهنه خود را برایش از بام به زیر می اندازد. دیوانه ژنده پوش که گمان می برد این دستار را خدا برایش فرستاده است، با عصبانیت دستار را به آسمان پرتاب می کند و خطاب به خدا می گوید: همین دستار را هم به جبرئیلت بده تا بر سر بگذارم! (رک: همان: ۳۴۱-۳۴۲)

این طنزهای گزنده که خداوند را هدف قرار داده، در واقع بر بی عدالتی های جامعه، انگشت می گذارد. فقر و گرسنگی، صبر و تحمل هر انسانی را درهم می شکنند و او را به کارهایی وا می دارد که شاید کمترینش، همین سخن گفتن بی پروا با پروردگار باشد. این نوع طنز، هرچند تلخی خاص خود را دارد، از آنجا که نیش کلام او متوجه پروردگار است، نوعی لطافت و جسارت خنده آور نیز با خود به همراه دارد.

۲-۴ طنزهای سیاسی تلخ

نکته مهمی که ذکر آن درباره طنز، ضروری به نظر می رسد، این است که طنز همیشه و الزاماً خنده آور نیست. گاهی شدت درد و رنج و اندوه انسان ها به حدی می رسد که سخن جد از عهده بیان آن بر نمی آید و اینجاست که طنز وارد عمل می شود این نوع طنز معمولاً دردناک تر از سایر نمونه هاست و درد و رنجی که پشت این نوع سخن نهفته است، اثربخشی بیشتری دارد. حکایت دو پرنده مخزن الاسرار «نظامی» را به خاطر بیاورید: انوشیروان و وزیرش، به قصد شکار از شهر خارج می شوند، دو پرنده که روی شاخه ها به نغمه گری مشغول اند، توجه شاه را جلب می کنند و وزیر در جواب شاه که می خواهد از راز سخن گفتن آنها باخبر شود، چنین می گوید:

« دختری این مرغ بدان مرغ داد شیربها خواهد از او بامداد

کاین ده ویران بگذاری به ما نیز چنین چند سپاری به ما

آن دگرش گفت: کزین درگذر جور ملک بین و برو غم مخور

گر ملک این است، نه بس روزگار زین ده ویران دهمت صد هزار»

(نظامی، ۱۳۸۷: ۸۰-۸۱)

پشت این وعده به ظاهر شیرین که شیربهای یک عروس را پُر و پیمان می کند، ظلم یک شاه و بیچارگی و بی پناهی رعیتی خوابیده است. اگرچه حضور «انوشیروان»، به عنوان یک شاه خوشنام، و وجود پرنده هایی که درباره امرخیر سخن می گویند و به کام رسیدن پرنده ها که به احتمال زیاد جغد هستند، تا حدودی از تلخی واقعیت موجود کاسته است، به نظر می رسد که این حکایت، نوعی دادخواهی و عرض حال باشد.

همان طور که پیشتر اشاره شد، گاهی شدت غم و اندوه، کلام جدی را به سوی نیش و کنایه سوق می دهد و طنزگزننده ای که در این نوع سخن هست، اثربخشی دوچندان دارد؛ به عنوان مثال، در داستان «ذکر بردار کردن حسنگ وزیر، مادر مصیبت زده او از بزرگی پسرش چنین یاد می کند: «بزرگا مردا که این پسرم بود! که پادشاهی چون محمود، این جهان بدو داد و پادشاهی چون مسعود، آن جهان.» (بیهقی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۳۶) مشابه این سخن درباره مادر «ابوالحسین میمندی» در حدیقه «سنایی» نیز آمده است. (ر.ک: سنایی، ۱۳۸۷: ۵۵۳)

«مسعود سعد سلمان» نیز که نهایت مشقت و سختی را در زندان تجربه کرده، آن گاه که می خواهد با مؤثرترین شکل، این تجربه را در اختیار دیگران بگذارد، می گوید:

«مقصود شد مصالح کار جهانیان در حبس و بند این تن رنجور ناتوان»

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۴: ۵۹۹)

از شاعر قرن هشتم، «عبیدزاکانی»، نیز حکایتی نقل می کنیم که می تواند شاهدی دیگر بر طنز تلخ باشد: «شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که "چون است که در زمان خلفا، مردمی دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می کردند و اکنون نمی کنند؟ گفت: مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان به یاد می آید و نه از پیغمبر.» (عبیدزاکانی، ۱۳۰۳: ۸۷)

۳- نتیجه گیری

طنز به عنوان یک نوع ادبی، جایگاه ویژه ای در ادبیات جهان و بویژه ادبیات فارسی دارد. طنزپرداز می کوشد تا معایب و زشتی های رفتار آدمیان را گاه با سخنانی طیبیت آمیز

و گاه به تلخی و ایجاد تضاد، به تصویر بکشد. طنز، آن گاه که طبقه قدرتمند و حاکم جامعه را هدف قرار می دهد، ارزش بیشتری می یابد. طنزپرداز، به واقع زبان گویای مردمانی است که از جور حاکمان به ستوه آمده اند و جرأت اعتراض ندارند. او نارسایی ها و ناهنجاری های رفتار عاملان حکومتی را به انحاء مختلف بیان می دارد تا ضمن همدردی با اقشار جامعه، زمینه ای برای آگاهی بگسترده در این مقاله، نمونه هایی از حکایت های طنزآمیز ادبیات فارسی به دست داده شد که می تواند نشان دهنده رفتار حکومتگران و عمال آنها باشد. همچنین در این پژوهش، نقدهای طنزآمیز حکومتی به چهار بخش اخلاقی، دینی، فلسفی و نیز طنزهای تلخ تقسیم گردید که نتیجه کامل آن به قرار زیر است:

۱) طنزهای اخلاقی، اخلاق فردی و سیاسی حاکمان را به تصویر می کشد و معمولاً از شمول بیشتری برخوردار است؛ برای مثال، بی کفایتی حاکمان، چیرگی ناهلان، استبداد و خودرأیی و تصرف اموال مردمان، مباحثی است که بیش از همه در معرض انتقاد قرار گرفته است.

۲) طنزهای دینی، چهره های دینی و مذهبی حاکمان را هدف قرار می دهد و بر قاضیان و والیان دینی و فقیهان ریایی می تازد.

۳) طنزهای فلسفی، به معضلات و تبعیض های اجتماعی اشاره دارد. از این رو، مردم بی پناه که از جور زورمندان به تنگ آمده اند، دست به دامن پروردگار می شوند و هر چه فریاد دارند بر سر او می کشند و این چنین هم بغض خود را می گشایند و هم از کیفر ستمکاران در امان می مانند. گفتنی است که این نوع طنز، در آثار عرفانی بازتاب بیشتری دارد.

۳) طنزهای تلخ، از حیث موضوعی همانند دو نوع دیگر هستند؛ با این تفاوت که در این نوع طنز، لحن کلام گزنده تر و دردناک تر است و بیشتر از آن که طیبت خاطر ایجاد کند، غم انگیز و تفکر برانگیز است.

در مجموع باید گفت که نمونه های گردآوری شده در این پژوهش که تنها مژستی از خروار است، نشان می دهد که سابقه طنزهای سیاسی و حکومتی به دوره های، نظم و نشر فارسی بر می گردد و منحصر به دوره متأخر نیست.

فهرست منابع

- ۱) انوری، علی بن محمد. (۱۳۴۰). **دیوان**، ج ۲. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲) بهزادی اندوهجردی، حسین. (۱۳۷۸). **طنز و طنزپردازی در ادب فارسی**. تهران: انتشارات صدوق.
- ۳) بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۷۸). **تاریخ بیهقی**، ج ۱ و ۲. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ سی و هفتم. تهران: زریاب.
- ۴) جوادی، حسن. (۱۳۸۴). **تاریخ طنز در ادبیات فارسی**. تهران: کاروان.
- ۵) حافظ شیرازی، شمس‌الدین. (۱۳۷۶). **دیوان**. چاپ نوزدهم. تهران: صفی‌علیشاه.
- ۶) خیام نیشابوری. (۱۳۷۹). **رباعیات**. ترجمه و توضیح توفیق سبحانی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۷) زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۴۶). **شعر بی دروغ، شعر بی نقاب**. تهران: سازمان چاپ و انتشارات محمدعلی علمی.
- ۸) سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۷). **گلستان**. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ هشتم. تهران: خوارزمی.
- ۹) _____ (۱۳۸۴). **بوستان**، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چاپ هشتم. تهران: خوارزمی.
- ۱۰) سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۸۷). **حدیقه الحقیقه**. به تصحیح و تحشیه محمدتقی مدرس رضوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱) عبید زاکانی. (۱۳۰۳). **گزیده لطائف...** به اهتمام میرزا حبیب اصفهانی و مسیو فرته. استانبول: مطبعه ابوالضیا توفیق بک.
- ۱۲) عطار، فریدالدین. (۱۳۸۶). **مصیبت نامه**. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: سخن.
- ۱۳) ماکیاولی، نیکولو. (۱۳۷۵). **شهریار**. ترجمه داریوش آشوری. ویرایش دوم. تهران: نشر مرکز.

- ۱۴) مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). **دیوان**. تصحیح مهدی نوریان. اصفهان: انتشارات کمال.
- ۱۵) مولوی، جلال الدین. (بی تا). **مثنوی معنوی**. تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی.
- ۱۶) ناصر خسرو. (۱۳۷۵). **دیوان اشعار**. چاپ دوم. تهران: نگاه.
- ۱۷) نصرالله منشی. (۱۳۸۶). **کلیله و دمنه**. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی. چاپ سی و یکم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۸) نظام الملک. (۱۳۶۴). **سیاستنامه**. به اهتمام هیوبرت دارک. چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹) نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۷). **مخزن الاسرار**. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ یازدهم. تهران: نشر قطره.

